[مقدمه 2](#_Toc400310020)

[دلیل چهارم 2](#_Toc400310021)

[ادله خاصه 3](#_Toc400310022)

[وجه حرمت 3](#_Toc400310023)

[خلاصه 4](#_Toc400310024)

[حد دلالت 4](#_Toc400310025)

[نتیجه بحث 4](#_Toc400310026)

[ادله جواز 5](#_Toc400310027)

[دلالت آیه 5](#_Toc400310028)

[استدلال 6](#_Toc400310029)

[نسبت با سایر ادله 6](#_Toc400310030)

[الغاء خصوصیت 6](#_Toc400310031)

[اشکال به استدلال 7](#_Toc400310032)

[ملازمه عرفی 8](#_Toc400310033)

[فرع چهارم 8](#_Toc400310034)

[نسبت عناوین با سحر 9](#_Toc400310035)

[اجتماع حکم 9](#_Toc400310036)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

بحث در فرع سوم ذیل مباحث سحر بود که حکم تعلیم سحر چیست و اینکه تعلیم سحر و آموزش دادن آن جایز است یا نه. ادله­ای که بر مطلق تعلیم محرمات دلالت می­­کند را بررسی کردیم و بعد به خصوص بحث سحر پرداختیم. ادله­ای که می­توانست بر یک قاعده عامه فقهی دلالت کند و اینکه تعلیم هر محرمی حرام است عبارت بود از:

1. تعلیم مشتمل بر خود عمل محرم است پس حرام است.
2. تعلیم از باب اعانه بر اثم است و اعانه بر اثم حرام است.
3. روایاتی داریم که **مَنْ‏ عَلَّمَ‏ بَابَ‏ ضَلَالٍ‏ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنْ عَمِلَ بِه**.

 تابه‌حال آنچه از این سه دلیل استفاده کردیم این است که تعلیم امر محرم و تعلیم محرمات درصورتی‌که مشتمل بر عمل حرام باشد و تعلیم عملی باشد و یا اینکه مطمئن باشد که منجر به این می­شود که شخصی که فرامی‌گیرد در مسیر حرام از آن استفاده کند حرام است و بیش از این دلالت ندارد. قاعده این‌طور می­شود که **یحرم تعلیم** **کل محرم إذا اشتملت تعلیم علی العمل الحرام أو إطمئن المعلم بأن المتعلم یستعمله بالحرام.**

دلیل چهارم

دلیل دیگر روایت تحف‌العقول است روایت تحف‌العقول که اوایل باب دوم در مقدمات مکاسب در جلد دوازده است. صناعات و اعمالی که ممحض در امر حرام است **یحرمه تعلیمه و تعلمه و شراعه کذا و کذا** تا آخر. هر نوع تعامل با آن امر محرم حرام شمرده شده بود از جمله تعلیم. عین استدلالی که در بحث تعلم به این روایت داشتیم اینجا مطرح است.

جواب این استدلال همان جوابی است که قبلاً دادیم. اولاً گفتیم که این حدیث سند معتبری ندارد و جبر ضعف سند به شهرت را هم قبول نداشتیم. جواب دوم این بود که بر فرض اینکه روایت سند معتبر هم داشته باشد مربوط به صناعاتی است که محض حرام است و استعمال آن در حرام منحصر است و استعمال حلالی ندارد. البته اگر روایت تحف‌العقول سند تامی داشت مدلولش از مدلول سه دلیل قبیل اعم بود منتهی از این طرف خاص است که باید امر ممحض در حرام باشد و الا در سحر نوع جایزی است که نمی­توانیم بگوییم شامل این می­شود. پس برای قاعده حرمت تعلیم کل محرم به عنوان قاعده کلی نه خصوص یک باب چهار دلیل بود: 1. اشتمال آن بر امر محرم 2. اعانه بر اثم 3. تعلیم باب ضلال 4. روایت تحف‌العقول. این چهار دلیل را بررسی کردیم و حاصل این بود که اول تعلیم محرمات حرام نیست مگر درصورتی‌که مشتمل بر حرام باشد یا اینکه یقین و اطمینان داشته باشد که این تعلیم موجب می­شود که کسی در مسیر حرام از آن استفاده کند. در غیر این صورت طبعاً حرام نیست.

ادله خاصه

بخش اول در قاعده کلیه بود که بحث شد و بخش دوم در خصوص باب سحر است. در خصوص باب سحر یک دلیل می­شود برای حرمت تعلیم اقامه کرد و آن دلیل تلازم بین تعلم و تعلیم است. روایاتی داشتیم از اسحاق بن عمار و ابی­البختری که معتبر نبود و هر دو از امیرالمؤمنین نقل می­شد که **وَ عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُّوبِ بْنِ قَيْسٍ الْبَجَلِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ «أَنَّ عَلِيّاً (سلام الله علیه) كَانَ يَقُولُ‏ مَنْ‏ تَعَلَّمَ‏ شَيْئاً مِنَ السِّحْرِ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدُّهُ الْقَتْلُ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ.»**[[1]](#footnote-1) این دو روایت که یکی معتبر بود و دیگری معتبر نبود دلال بر حرمت تعلم می­کرد به همان شکلی که بحث کردیم. عین این متن را اهل سنت نقل کرده­اند یکی از امیرالمؤمنین (**سلام الله علیه)** و دیگری از پیغمبر (**صلی الله علیه وآله وسلّم)**. این تعبیر **«كَانَ يَقُولُ‏ مَنْ‏ تَعَلَّمَ‏ شَيْئاً مِنَ السِّحْرِ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدُّهُ الْقَتْلُ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ».** این بخش چیزی است که در دو روایت خاصه آمده بود که قبلاً بحث کردیم. این روایات دلالت می­کرد که تعلم سحر حرام است و مقدمه دوم هم این است که کسی بگوید که بین حرمت تعلم و تعلیم ملازمه است. لذا اگر گفتیم تعلم یک علم حرام است تعلیمش هم حرام می­شود. پس هر جا تعلم را حرام دانستیم از جمله در باب سحر بالملازمه تعلیم آن هم حرام است.

وجه حرمت

ممکن است کسی سؤال کند که وجه این مقدمه که می­گویید **یحرم تعلیم کل امر یحرم تعلمه** چیست؟ آموزش دادن هر چیزی که تعلمش حرام است حرام می­شود، هر جا که تعلم حرام بود تعلیمش هم حرام است وجهش چیست؟

1. اینکه بگوییم یک ملازمه عرفی اینجاست. عرف می­گوید وقتی چیزی را کسی نباید یاد بگیرد طبعاً ملازمه و دلالت التزامی دارد که نباید آن را یاد داد. وقتی خطاب متوجه شود که فلان علم یا فلان موضوع یا فلان عمل را یاد نگیرید این به تلازم عرفی و به دلالت التزامی می­گوید که یاد ندهید. این یک وجه است که ادعای ملازمه عرفی است و اینکه به دلالت التزامی همین دلیلی که بگوید **یحرم التعلم** همین به دلالت التزامی می­گوید که **یحرم تعلیمه**.
2. وجه دوم از باب اعانه بر اثم است و دلیل خاص داریم که همان اعانه بر اثم است. اینکه او یاد می­دهد یعنی کمک و تمهید مقدماتی می­کند که یک حرامی را یاد بگیرید پس از باب اعانه بر اثم حرام می­شود.

خلاصه

پس دلیل پنجم که دایره‌اش از چهار دلیل کمی تنگ­تر است و در خصوص مواردی است که دلیل بر حرمت تعلم داریم این است که هر جا دلیل بگوید که این تعلم حرام است به ملازم یا از باب قاعده اعانه می­گوید تعلیم هم حرام است. یکی از موارد سحر است که دلیل معتبر داشتیم که تعلمش حرام است پس بالملازمه یا به خاطر قاعده حرمت اعانه تعلیم هم حرام می­شود. این دلیل هم به نظر دلیل تامی می­آید. اگر ملازمه را هم نپذیریم اعانه اینجا صادق است. وجه اول ملازمه عرفی بود. وقتی کسی می­گوید یاد نگیر عرف التزاماً می­فهمد که یاد نده. اگر کسی در این خدشه کند و بگوید تلازمی نیست ممکن است بگوییم تعلم حرام است ولی تعلیم حرام نیست منتهی وجه دوم قطعاً وجود دارد. بنا بر نظری که حرمت اعانه بر اثم را به عنوان یک قاعده قبول داشته باشد که ما هم قبول داشتیم آن‌وقت تعلیم هم حرام می­شود.

حد دلالت

این دلیل تام است لکن تنها ملاحظه­ای که باید توجه داشته باشیم این است که حد دلالت دلیل این است که به همان اندازه که تعلم حرام است به همان اندازه و در همان نطاق و دایره، تعلیم حرام است. ما گفتیم تعلم آنجایی حرام است که در مسیر حرام باشد و برای بهره­گیری از امر حرام باد و الا دلیلی بر حرمت خود تعلم بماهو هو نداریم؛ یعنی حرمت طریقی دارد و حرمت نفسی برای تعلم قائل نشدیم. میزان این تلازم و ملازمه در حدی است که خود تعلم حرام است و حرمت تعلم در حد طریقی است یعنی آنجایی است که منجر به حرام شود حرمت هم حرمت طریقی است. طبعاً حرمت تعلیم هم همین اندازه است و بیش از این نیست و لذا این دلیل هم دلالتی تام دارد ولی محدود است و مقید به همان محدوده­ای است که تعلم است. محدوده حرمت تعلم هم حرمت طریقی بود در آنجایی که منجر به امر حرامی می­شد و الا به صورت نفسی و ذاتی حرمت از آن استفاده نمی­شود.

نتیجه بحث

در حرمت تعلیم پنج دلیل آوردیم. 1. تعلیم مشتمل بر حرام 2. دوم اعانه بر اثم 3. روایات **مَنْ‏ عَلَّمَ‏ بَابَ‏ ضَلَالٍ‏** 4. روایت تحف‌العقول 5. قاعده ملازمه بین حرمت تعلم و تعلیم. این پنج دلیل اینجا بررسی شد که دایره دلیل پنجم اخص از این‌ها بود ولی عمدتاً همه این‌ها به نحوی قواعد کلی را افاده می­کند. نتیجه کل این بحث تابه‌حال این شد که ما دو سه قاعده فقهی از این‌ها به دست آوردیم:

1. اینکه تعلیم هر جا که مشتمل بر خود حرام باشد یعنی تعلیم عملی باشد که خود مرتکب حرام شود حرام است.

2. قاعده دوم اینکه وقتی که بداند تعلیم منجر به یک امر حرام و ارتکاب آن می­شود حرام است.

3. قاعده سوم این است که هر جایی که تعلم حرام بود به همان درجه و میزان حرمت تعلم، تعلیم حرام است.

این سه قاعده کلی شد منتهی هر سه قاعده قید داشت و اگر هیچ‌کدام از این قیود نباشد تعلیم محرم به‌طورکلی حرام نیست. به‌این‌ترتیب معلوم می­شود که تعلیم سحر یا غنا یا هر امر محرم دیگری اگر این سه وضعیت را نداشته باشد حرام نیست. حاصل این است که حرمت تعلیم سحر به طور مطلق نیست بلکه با یکی از این قیود است.

ادله جواز

دلالت آیه

اما در پایان این بحث مناسب است ببینیم آیه شریفه در باب تعلیم سحر دلالتی بر جواز می­کند یا نه؟ و اینکه نکته خاصی در آیه شریفه در باب تعلیم هست یا نیست؟ تا حالا ادله حرمت را بررسی کردیم و حدودش را در پنج دلیل مشخص کردیم. ممکن است در نکته مقابل ادعا شود که آیه دلالت بر جواز تعلیم سحر می­کند. این استدلال را هم تقریر و حدودش را مشخص می­کنیم.

آیه شریفه 102 سوره بقره این‌طور می­فرماید «**وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّیاطِینُ عَلَى مُلْكِ سُلَیمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَیمَانُ وَلَكِنَّ الشَّیاطِینَ كَفَرُوا یعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَینِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ**».

ظاهر این است که **و ما أنزل** عطف بر **ما تتلوا** است یعنی یهود متابعت کردند **ما تتلوا الشاطین علی ملک سلیمان**. شیاطین مسیر سحر را باز کردند و سحر را یاد می­دادند و آنکه بر دو ملک **بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ** نازل شده بود؛ یعنی منشأ اینکه سحر را دنبال کردند یکی اینکه شیاطین را آوردند و یک بخش هم این بود که دو ملک آمدند و سحر را یاد دادند. این‌ها همان مسیر را گرفتند و ادامه دادند. بعد از اینکه می‌فرمایند **وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَینِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ** شاهد کلام و استدلال اینجاست یعنی می­شود استدلال کرد **َمَا یعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى یقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ**. یاد نمی­دادند تا اینکه به آن‌ها بگویند ما برای آزمون و آزمایش شما آمدیم. سحر نکنید و سحر مضر را انجام ندهید؛ اما آن‌ها **فَیتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا یفَرِّقُونَ بِهِ بَینَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ** در مسیر باطل و حرام استفاده کردند.

استدلال

می­شود به این آیه شریفه استدلال کرد برای اینکه تعلیم سحر جایز است یا مطلقاً جایز است چون دو ملک از ناحیه خدا آمدند تعلیم سحر کردند یا اینکه اگر مطلقاً هم دلالت نکند حداقل در جایی که می‌خواهد یاد بدهد باید عهد ببندد که در مسیر حرام استفاده نکند. آیه نه تنها در جایی که یاد می­دهد و او در مسیر حرام استفاده نمی­کند دلالت بر جواز می­کند بلکه در اینجا خود ملکین می­دانستند که فی­الجمله بناست عده­ای بیایند از این استفاده کنند. ممکن است کسی برای جواز تعلیم به طور مطلق و یا لا­اقل برای جایی که در امر حرام از آن استفاده نمی­شود به این استدلال کند.

نسبت با سایر ادله

این استدلال در نقطه مقابل آن پنج دلیلی است که می­گوید جایز نیست. اگر این دلیل دلالت بر جواز کند نسبتش با ادله مخصص و مقید می­شود چون همه ادله قواعد و مطلقات و عمومات بود مثل روایت تحف یا **من علم باب ضلال**. پس اگر این آیه دلالتش تمام شود دلالت بر جواز می­کند مطلقاً یا در محدوده خاصی که فقط در باب سحر است و مقید و مخصص نسبت به آن قواعد کلی می­شود که از آن پنج دلیل استفاده کردیم. مطلقه یعنی از حیثی که سحر در مسیر حرام باشد یا نباشد ولی درهرحال موضوع سحر است. این مثبت و نافی بود و اخص می­شود. موضوع این دلیل سحر است و موضوع آن پنج دلیل مطلق است و لذا این مقید می­شود. در باب سحر که باشد تعارض می­شود منتهی الان تعلیم را بحث می­کنیم. عده­ای در جامعه سحر می­کردند و خیلی­ها بلد نبودند و در معرض ضرر و زیان قرار می­گرفتند لذا ملائکه به آن‌ها یاد می­دادند و سحر برای حل بوده است منتهی وقتی یاد می­دهد می­داند بناست عده­ای از همین سحر استفاده حرام کنند ولی یاد داده است.

الغاء خصوصیت

وقتی یک حکمی راجع به مکلف خاصی یا شخص خاصی می­آید و شما می­خواهید به همه تسری دهید الغاء خصوصیت می­کنید. مثلاً زراره یا فرد خاصی سؤال کرده است ولی شما می­گویید این مکلف و آن مکلف فرقی ندارد و الغاء خصوصیت می­شود و احکام مشترک بین همه است. در این آیه دو سه مرحله باید الغاء خصوصیت شود تا این حکم بتواند عام باشد و این عمل جایز لکن باید 1. از شریعت سابقه الغاء خصوصیت شود 2. از آن فرد خاص که تعلیم می­داده باید الغاء خصوصیت شود. الغاء خصوصیت در انسان‌ها راحت است. می­گوییم برای این شخص که قرآن گفت این کار برای او جایز است یا حرام بقیه انسان‌ها هم مثل هم هستند و تکالیف مال همه است. مشکل اینجا این است که ملک هستند. یک وقتی قضیه حقیقیه است یک وقتی می­گوید **یا أیها الذین آمنوا أقیموا الصلوة** ولی یک وقتی می­گوید **کان علیٌّ یقیموا الصلوة**. این درباره یک شخص است ولی همان را الغاء خصوصیت می­کنیم و می­گوییم احکام مشترک است. اشتراک احکام در بعضی شرایط است و الغاء خصوصیت در بعضی از خطابات است و الا اصل خطابات این است که قضایای حقیقیه است و مربوط به همه؛ اما آنجایی که فرد خاصی کاری انجام داده است و از آن دلیل هم معلوم می­شود که برای او جایز بوده یا واجب یا حرام و ما می­خواهیم بگوییم سایر افراد هم مشترک هستند مثلاً در سیره بحث کردیم که سیره پیغمبر اکرم (**صلی الله علیه وآله وسلّم)** این بود و سیره امیرالمؤمنین (**سلام الله علیه)** این بود و حضرت این کار را می­کردند دو احتمال است:

1. اینکه بگوییم این امر ویژه خود این شخص بوده؛

2. یا اینکه بگوییم این حکمی که برای او ذکر شده است من حیث هو مکلف است و همه در آن حکم با هم شریک هستند.

اصل این است که در مورد یک امام یا معصوم یا شخص یا فردی اگر خطابی آمد ذهن عرف مساعد است با اینکه الغاء خصوصیت کند و بگوید این مال مکلف است و عمر و بکر بودن در این خطاب دخالتی ندارد مگر اینکه قرینه خاصی باشد. مثلاً در خود ائمه هم این‌طور است احکامی که برای ائمه ذکر می­شود اصلش این است که مشترک است مگر اینکه دلیلی بیاید که بگوید این از اختصاصات النبی است که خود این بابی است و دلیل می­خواهد و الا این‌ها عمومی است؛ بنابراین وقتی حکمی برای شخص یا افرادی ذکر می­شود مخصوصاً اینجا که جواز را می­رساند ظاهر این است که عمومیت دارد.

**اشکال به استدلال**

 اشکالی که در استدلال به این آیه وجود دارد این است که ذهن این الغاء خصوصیت به همه مکلفین در میان بنی‌آدم و انسان‌ها می­پذیرد و اعتبار با آن مساعد است اما در اینجا ما می­خواهیم حکمی که برای ملکین بود را به انسان‌ها تسری بدهیم. ممکن است کسی بگوید که **و** **ما یعلمان من أحد حتی یقولا له إنما نحن فتنه** تصرف غیبی از غیر انسان‌ها بوده است برای اینکه خدا آزمایشی در آنجا بر پا کند و تکلیف ما متفاوت است و ملک در عالم تکلیف نیست. آن‌ها فوق امر تکلیف هستند و معلوم نیست بشود این الغاء خصوصیت را انجام داد. در این آیه ما دو مرحله را باید عبور کنیم یکی اینکه بگوییم این حکم از شریعت سابقه به شریعت لاحقه هم سرایت می­کند و این را حل کردیم و گفتیم درست است؛ اما اشکال دومی که در آیه این است که قسمت **ما یعلمان** در اینجا یا مربوط به شیاطین است که برای ما اعتبار ندارد یا مربوط به ملک است که نمی­شود الغاء خصوصیت کرد. پس این تعلیم نمی­شود و نمی­توانیم از **ما یعلمان** مستقیم استفاده حکمی برای انسان‌ها کنیم. نمی­گوییم نمی­شود ممکن است بشود تسری داد ولی بدون دلیل ظاهر این است که نمی­شود اطمینان به الغاء خصوصیت و تسری داشت. فعلاً می­خواهیم بگوییم **ما یعلمان حتی یقولا له** دلالت می­کند که **کانا یعلمان الناس السحر**. این **کانا یعلمان الناس السحر** نشان می­دهد که برای آن‌ها جایز بوده است. می­شود بگوییم این همه برای همه جایز است حتی انسان‌ها ولی تسری از ملک به انسان نیاز به اطمینان به الغاء خصوصیت دارد و این اطمینان اینجا وجود ندارد. ما باید اطمینان پیدا کنیم تا الغاء خصوصیت کنیم. ملک مخاطب تکالیف نیست و مثل ما اختیاری ندارد. اینجا دارد **یعلمان الناس** فعلاً بحث ما این است که تعلیم ملائکه جایز بود حال اینکه ملائکه تعلیم داده­اند می­شود جواز تکلیفی را برای همه اثبات کنیم می­گوییم لااقل من الشک نه. می­شود وجوهی درست کرد که این‌ها در صورت انسان آمده­اند و در ظاهر مکلف بوده­اند ولی نمی­شود اطمینانی به این کرد. وجود الاماره اینجا مشکوک است. الغاء خصوصیت در مرز بین قیاس و امر جایز است؛ یعنی باید اطمینان باشد که می­شود از دو ملک این را به همه انسان‌ها سرایت داد. از شریعتی به شریعت دیگر سرایت می­کند ولی می­خواهیم از این دو ملک به دیگران سرایت دهیم. اگر ما باشیم و فقط این آیه نمی­توانیم مطمئن شویم که می­شود از ملک به انسان سرایت داد. اگر کسی می­تواند مطمئن شود بر عهده خودش است. می­گوییم خدا به خاطر جریان خاص می­خواست آزمایشی کند و این کار را کرده است نه اینکه دیگران هم اجازه دارند این کار را بکنند. چرا انسان نیامده است و ملک را فرستاده چون می­خواسته آزمایش ویژه­ای بدهد و قضیه خاصی است. وجوهی که اینجا ذکر می­کنید اطمینان آور نیست؛ بنابراین نمی­شود از این وجه در آیه استفاده کرد و کار ملائکه را قیاس کرد.

ملازمه عرفی

وجه دیگری که می­شود برای جواز آورد این است که از آیه استفاده کردیم که فی­الجمله تعلم جایز است و گفتیم بین تعلم و تعلیم ملازمه است و برای این ملازمه دو وجه ذکر کردیم:

* یکی ملازمه عرفی بود و یکی اعانه بر اثم؛
* وجه دوم در اینجا نیست ولی ملازمه عرفی ممکن است باشد؛ یعنی کسی بگوید آیه دلالت می­کند که برای مردم یادگیری سحر فی­الجمله جایز بود وقتی فی­الجمله یادگیری جایز است تعلیم هم فی­الجمله جایز است.

بعید نیست این استدلال تام باشد. بر اساس قاعده ملازمه بین تعلم و تعلیم، اگر تعلم امری جایز شد تعلیم هم جایز می­شود البته این در محدوده­ای است که تعلم جایز است البته تعلمی که برای انجام معصیت نباشد. این وجه به نظر می­آید درست است.

جمع بحث این می‌شود که تعلیم اگر برای امری باشد که به گناه منجر می­شود هم تعلمش حرام است هم تعلیمش. ملازمه هم دارد؛ اما اگر تعلمی است که برای گناه نیست و در مسیر گناه استفاده نمی­شود هم تعلمش جایز است هم تعلیمش. ولی مطلقاً نمی­توانیم بگوییم تعلم یا تعلیم حرام است بلکه با همین قید یک قسمش حلال و یک قسمش حرام است.

فرع چهارم

فرع و تنبیه چهارم در ذیل این بحث این است که در سحر عنوان و قید مضر مأخوذ نیست و بدون اینکه قید مضر باشد این عملیات خیال برانگیز و غیرواقعی، حرام است؛ اما عناوین ثانویه و قواعد کلی داریم که آن‌ها هم اگر در جایی باشد مستقلاً موضوع حرمت هستند. آن عناوین اگر با سحر جمع شود حرمت سحر مؤکد می­شود و اگر در غیر سحر باشد حرمتی از آن باب می­آورد. یکی از همین عناوین اضرار است یعنی کاری می­کند که ضرری به دیگران برسد یک ضرر عقلائی معتنابه به دیگران. قید مضر در خود سحر نیست و اگر با سحر باشد دو گناه انجام می­دهد و اگر با یک کار غیر سحری ضرر می­رساند مثلاً با علم حروف یا اعداد ضرر می­رساند که سحر نیست حرمت اضرار دارد؛ بنابراین عناوینی مثل اضرار یا توهین و ایجاد اختلال نظام حرام است و مستقلاً موضوع حرمت هستند.

نسبت عناوین با سحر

این نوع عناوین با سحر عموم و خصوص من وجه است یعنی گاهی سحر هست و با یکی از این عناوین هم جمع می­شود و گاهی سحر است ولی مضر یا مخل نظام یا موجب وهن و توهین به مؤمن و این‌ها نیست. این‌ها همه موضوع حرمت است. سحر بماهو هو حرام است و مضر بماهو هو حرام. ولی سحر متقوم به یکی از این عناوین نیست و بدون این‌ها هم سحر حرام است مگر اینکه در مقام حل باشد چون گفتیم حتی نافع سحر هم حرام است و فقط یک استثنا داشت. ربما یجتمعان و اخری یتفارقان. گاهی نوع دیگری وجود دارد و آن این است که کسی که سحر می­کند و اعتقادات باطلی دارد مثلاً معتقد به این است که این عمل در این عالم منهای خداوند مؤثر است. می­گوید این افلاک است که این اثر را می­گذارد یا این اجنه هستند که این آثار را بر جا می­گذارند. یا می­گوید این کار مستقل منهای خدا این تأثیر را می­گذارد. این اعتقاد حرام است و اگر با سحر باشد یعنی سحر می­کند و اعتقاد دارد که این عمل او در عالم منهای اراده خدا معاذ الله مؤثر است هم سحرش حرام است و هم اعتقادش حرام است. این اعتقاد مستقل حرام است ممکن است اعتقاد داشته باشد که خورشید مستقلاً عمل می­کند که آن هم حرام است. در بعضی از روایات اعتقادات باطل ملزم به عمل سحر است و آن‌ها هم مستقل موضوعیت دارند. اعتقاد به اینکه این‌ها منهای خدا مؤثرند یا اعتقاد به اینکه کاری که انبیاء می­کردند سحر است همان تهمتی که به حضرت سلیمان در این قصه می­زنند این هم خود حرام دیگری است. دو نوع عناوین محرم داریم. یکی عناوین عملی محرم یکی هم اعتقادات محرم. این‌ها جداگانه حرام هستند. گاهی با سحر جمع می­شوند و موجب تأکد حرمت. اعتقاد به تأثیر منهای خدا یا معاذ الله اعتقاد به کذب انبیاء و سحر بودن اعجاز انبیاء حرام است می­خواهد با سحر باشد یا بدون سحر. این‌ها خود عناوین محرمی است که در جای خود باید بحث شود.

اجتماع حکم

**إذاجتمعا تأکد الحکم**. چون اجتماع مثلین نمی­شود نمی­توانیم بگوییم دو تا است. گناهش مؤکد می­شود و در واقع دو تا است ولی یک جا که جمع شوند تأکد پیدا می­کنند. اجتماع مثلین است دو تا حرمت نمی­تواند در یک فعل بیاید و این موجب تأکد می­شود. البته به این تفصیلی داریم که دو حرمت می­تواند یک جا جمع شود یا نه؟ این تفصیلی دارد ولی در بعضی­ موارد قطعاً نمی­شود و هر جا که نشود تأکد می­شود و اجتماع مثلین نمی­شود. آن ترکیب اتحادی و انضمامی و بحث‌های دقیق‌تری دارد که در وقت دیگری عرض خواهم کرد.

1. . وسائل الشيعة، ج‏28، ص: 367. [↑](#footnote-ref-1)